

«اگر خواهی بر دلت جراحی نشیند که به هیچ مرهم مداوا نکرده با هیچ نادان مناظره نکن»

## بیچاره ادبیات

گیتا گرکانی

خودمان که بکراست از روی نمونه‌های هندی پیاده می‌شود! نمی‌توانید با تاکید بر خیالی‌بافی‌های خودتان به دیگران تهمت بزنید. باید برای هر چه می‌گویید دلیل بیاورید. معمولا در چنین مواردی پیدا کردن تشابهات دو اثر کار بسیار ساده است. اما مالیخولیا داشتن آن قدر بد نیست که متوسل شدن به هتاک‌ی برای تحمیل هذیان‌ات فردی به جمع. در مورد سادگی و روانی اثر که خیلی خاطر منتقد را آزرده بود باید فقط بگویم خدا را صد هزار مرتبه شکر که رمان بسیار ساده و قابل فهم بوده چون در همین حالت هم ایشان نفهمیده‌اند چه خوانده‌اند! گفته‌اند فصل آخر یک رمان فمینیستی است که در آن مردها قربانی زن‌ها هستند، اما خود زن‌ها هم قربانی هستند (البته این‌جا نگفته‌اند قربانی چه کسی یا چه چیزی). حواستان باشد تا این‌جا یک دانای کل داشتیم و یک فمینیسم خونخوار و معتقد به قربانی کردن، که بی‌شبهت به الهه‌ی کالی هندوها نیست، یک جنایت نثر ساده و روان هم داشتیم به علاوه‌ی تغییر حروف برای نشان دادن تفاوت‌های زمانی و با این حساب فعلا به عبارتی گناه‌های نویسنده می‌شود چهارتا! بعد هم اثر را سمبولیک تشخیص داده‌اند و خودشان محبت کرده و گفته‌اند هر کسی سمبول یا نماد چه چیز است، که البته با وجود سادگی اثر خطا هم کرده‌اند. گذشته از این‌ها در تشخیص پروتاگونیست و آنتاگونیست اثر (یعنی پیش‌یا افتاده‌ترین نکته‌ای که می‌شود در اثری به این سادگی و بی‌ارزشی فهمید) به کلی سردرگم

و روانی خواننده می‌شود. با استفاده از تغییر شکل حروف به سادگی می‌توان از یک زمان به زمان دیگر رفت. و البته معایب هولناک دیگری هم در فصل آخر کشف کرده بودند مثل جایگاه طبقاتی قهرمان‌های داستان و همان وسط‌ها هم ناگهان به رمان دیگری اثر خانم محفوظ اشاره کرده بودند که آخر نفهمیدم من از روی دست خانم محفوظ بیچاره مشق خط کرده کرده‌ام یا ایشان از روی دست من. چون جرم مشترک هر دوی ما فقط تاکید بر تاثیر خاطرات روی زندگی انسان بود! البته خانم نعیمی احتمالا اسم پروست را به یاد نداشتند و گرنه باید می‌گفتند هر دوی ما از روی دست پروست مشق نوشته‌ایم! در مورد «دانای کل» باید بگویم از گناه بودن این شیوه‌ی نوشتن اصلا سر در نمی‌آورم و نمی‌دانم اگر این اسم را یک شیر پاک خورده‌ای یاد منتقدان مانده بود درباره‌ی چه چیزی حرف می‌زدند. از نظر من هر اثر هنری محتوایی دارد که فرم آن را تعیین می‌کند. این قانون ساده است. ساده و قابل اجرا، بقیه‌ی بحث‌ها همه در مرحله‌ی دوم اهمیت دارد. یعنی وقتی می‌توانید به فرم اثری ایراد بگیرید که با محتوای آن تناسب نداشته باشد. اما اگر نگران سلیقه‌ی شخصی خوتان هستید، می‌توانید قلم به دست بگیرید و به هر فرمی که دوست دارید بنویسید. این یک انتخاب فردی است. و اما اگر خیال می‌کنید رمانی از روی رمانی دیگر نوشته شده (مثل خیلی از سناریوهای فیلم‌های

در فصلنامه‌ی «نگره» که ظاهرا به نقد ادبی اختصاص دارد مطلبی در مورد رمان «فصل آخر» نوشته شده که با توجه با لحن بسیار بی‌ادبانه و توهین‌آمیز نویسنده فکر کردم علی‌رغم توصیه گرانبهای قابوسنامه لازم است به آن جواب بدهم. هر چند آن چه واقعا ذهنم را مشغول کرد و باعث نگرانی شد نظریات خانم نعیمی نبود و حتی لحن توهین‌آمیز ایشان که بیشتر به رجز خوانی‌های کلاه مخملی‌ها شباهت داشت فقط باعث شد یک بار دیگر به یاد بیاورم چرا از حضور در جلسات نقد ادبی بیزارم. این را هم می‌دانم که دوست نداشتن یک اثر ادبی ابتدایی‌ترین حق خواننده‌ی آن است. هر چند از نحوه اظهار نظر خانم نعیمی بعید می‌دانم اصلا رمان فصل آخر را خوانده باشند. اگر چنین نبود این همه متون ادبی متفاوت و متنوع به وجود نمی‌آمد. نحوه‌ی برخورد زننده‌ی نویسنده‌ی نقد هم اهمیتی ندارد. هر کس مسئول اعمال و رفتار خودش است و من نه قصد دارم دیگران را اصلاح کنم و نه اصلا قادر به چنین کاری هستم. اما نکته‌ی دیگری است که به نویسندگان جوان و راهی که داریم پیش پای آن‌ها می‌گذاریم مربوط می‌شود و این یکی را نمی‌توانم نادیده بگیرم. خانم نعیمی ایراداتی به «فصل آخر» گرفته‌اند که اگر بی‌ادبی نویسنده را کنار بگذارید خیلی سرگرم کننده است. رئوس گفته‌های ایشان این‌ها بود: این رمان از زبان «دانای کل» نوشته شده. زبان اثر ساده است. هر کسی می‌تواند آن را بفهمد. رمان به راحتی



ذهنی معتادیم. دوست داریم در فضاهای امن و شناخته شده‌ی فکری باقی بمانیم. هر نوع تغییر، حرکت و یا زیانم لال، جستجو در حوزه‌ی اندیشه و تفکر موبر انداممان راست می‌کند. هنوز داریم شیوه‌ی نوشتن نویسندگانی را تحلیل می‌کنیم که دیگر از جمله‌ی کلاسیک‌های دنیا محسوب می‌شوند، و به خیال خودمان به دنبال راه‌های جدیدی برای نوشتن هستیم. در بهترین حالت از نویسندگان امروز دنیا فقط آن‌هایی را می‌شناسیم که جایزه گرفته‌اند و مطرح شده‌اند. باز هم از نظر من این شیوه‌ی برخورد با ادبیات اگر در تحمل خود بر فضای ادبی ما اصرار نداشت، با همه‌ی غم‌انگیز بودنش می‌توانست ترسناک نباشد. اما باور کنید خطری بالاتر از این نیست که کسانی مجاز باشند بیسودی خودشان را با پرخاشگری و تهاجم به دیگران تحمیل کنند. بدتر از همه این که فصلنامه‌ای که به نقد اختصاص دارد و انتظار می‌رود دست کم بیش از یک نفر متن‌های انتخاب شده‌اش را قبل از چاپ خوانده باشند، به چنین مخلوقاتی پرخاشگری اجازه‌ی خودنمایی می‌دهد.

## دال

**دوماهنامه فرهنگی اجتماعی ویژه هنر ادبیات و ادبیات**  
 درمین شماره دو ماهنامه دال به سردبیری وحید حسینی در مشهد منتشر شد. در این شماره آثاری از ناهید آجفان، عزاله زین زاده، مرگان امیری، عباس اعرابی، بیژن تنها، کورش نیک نام ناصر هزاره مقدم، مهرنوش ظهوریان، حسین صادقی و اماترئل آنتولاکیره آندولف اسپیلر، پیتر جانی و عدای دیگر از نویسندگان منتقدان و شعرا به چشم می‌خورد. معرفی کتاب، مقاله، دو صفحه شعر، داستان ایرانی و داستان ترجمه همراه با مقالاتی درباره مراسم مرگ زرتشتیان و توضیحاتی در باب آراء و تکتک‌نشین بخش‌های مختلف این شماره دال را تشکیل می‌دهد.

**ابرچای**  
 از سوی شورای اسلامی شهر ابر

**شهرداری ابهر معرفی**

**تعامل سازنده‌ای خواهد داشت**

**ابرچای**

## ابرچای

### هفته‌نامه ابرچای (ابهر)

نشریات عمومی شهرستانی گاه در صفحات فرهنگ و ادب خود بحث‌های بسیار خوبی را مطرح می‌کنند و شاید همین صفحات است که جرعه‌های اولیه علاقمندی بسیاری از جوانان این شهرها را بر مقوله ادبیات و فرهنگ و هنر فروزان می‌کند. ابرچای نیز دو صفحه ۴ و ۵ را از مجموع هشت صفحه خود به مباحث ادبی اختصاص می‌دهد در این شماره که ویژه ۵ اردیبهشت ماه هفته‌نامه است. بخشی درباره کتاب رمزهای شاهنامه به قلم منوچهر جمالی، شعرهایی از مسعود بورخس آمده است. معرفی گات‌ها (سرودهای زرتشت) نیز مطلب دیگر صفحات فرهنگی ابرچای جدید را تشکیل می‌دهد.

شده‌اند و برای شخصیت‌های داستان نقش‌هایی قائل شده‌اند که با یک من سریش به آن‌ها نمی‌چسبید. واقعا فکر می‌کنم بهتر است خانم نعیمی فعلا آثاری حتی پیش پا افتاده‌تر و ساده‌تر از نوشته‌های بی‌ارزش مرابخواند تا حداقل بفهمد چه خوانده‌اند و نویسندگان را برای گناهانی که واقعا مرتکب شده‌اند به چهار میخ بکشند نه به خاطر گناهانی واهی که از فاصله عمیق بین خود ایشان و مقوله‌ای به نام ادبیات ناشی می‌شود. و اما با دعای خیر برای خانم نعیمی و ارزوی روزی که ایشان هم بفهمند ادبیات خوردنی است یا پوشیدنی برویم سر موضوعی که برآستی دردناک و نگران‌کننده است، یعنی آن چه داریم به نویسندگان جوان آموزش می‌دهیم.

خانم نعیمی و امثال ایشان که به ظاهر دارند برای ادبیات ایران دلسوزی می‌کنند و فریاد بر می‌آورند که حیثیت این ادبیات در خطر است یک مشکل بسیار ساده دارند. هنوز از اختراع ماشین چاپ مطلع نشده‌اند!

باید به اطلاع این دسته از دلسوختگان وادی ادبیات برسانم که آقایی به اسم گوتنبرگ یک ماشینی اختراع کرده که به کمک آن حروف به سادگی و در حجم بسیار زیاد روی اوراق کاغذ چاپ می‌شوند. پس دورانی که کتاب‌ها به دشواری روی پوست نوشته می‌شدند و به همین دلیل مردم عادی قدرت خریدن آن‌ها را نداشته‌اند گذشته. دیگر کتاب به کتابخانه‌های ثروتمندان و حکام اختصاص نداشتند و در هر گوشه و کنار دیده می‌شود. در نتیجه خواننده‌ها هم تغییر کرده‌اند. امروز مردم از هر طبقه و طیف اجتماعی با هر میزان سواد یا درآمد به کتاب دسترسی دارند و می‌توانند از آن استفاده کنند. از طرف دیگر صنعت چاپ مثل هر صنعت دیگری به بازار نیاز دارد. بنابراین اگر قرار است چرخ‌های این صنعت بچرخند و سودآور باشد باید برای خریداران کالای خود احترام قائل شود و نگاه‌های تحقیرآمیز و طبقاتی خود را کنار بگذارد. این تغییر موضع را امروز می‌توان در زندگینامه‌ها دید. روزگاری فقط زندگینامه‌های آدم‌های معروف و مهم به چاپ می‌رسید اما امروز زندگینامه‌های مردم گمنام و عادی در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های دنیا قرار گرفته‌اند. همه‌ی این‌ها به دلیل یک کشف ساده است که ما از آن بی‌خبر مانده‌ایم، یعنی ارزش خواننده! ما هنوز فکر می‌کنیم متنی که همه‌ی مردم آن را بفهمند فاقد ارزش است. فکر می‌کنیم هر قدر، آن چه نوشته‌ایم پیچیده‌تر و غیر قابل درک‌تر باشد از اهمیت بیشتری برخوردار است. دوست داریم گناه به فروش نرسیدن کتاب هایمان را به گردن بیسودی مردم بیندازیم. و البته آه‌های سوزناک بکشیم و از گرفتار شدن در جامعه‌ای گله بکنیم که قدر سواد و شعور ما را نمی‌داند. اما حقیقت این است که ما از زمان عقب مانده‌ایم. می‌خواهیم تفکری مرده را به جهان تحمیل کنیم و چون طبیعتا با شکست مواجه می‌شویم طبق عادت همه‌ی غرغروها، همه جا دنبال دلایل شکست مان می‌گردیم به جز در وجود خودمان. متاسفانه حاضر نیستیم این واقعیت ساده را بپذیریم که به تنهایی

اگر خواننده هستید بهتر است دنبال کار بهتری بگردید چون وقتی ارزش کتاب در غیر قابل خواندنش باشد تیراژ آن باز هم کاهش می‌یابد در حالی که دیگر جایی برای کاهش یافتن ندارد. یک راه حل دیگر هم دارید. تیراژ کتاب از همین هزار تایی غم‌آلود پایین‌تر نیامده برای خوانندگان احتمالی کلاس‌های کشف رمز بگذارید.

اما اگر نویسنده‌ی جوانی هستید و آرزو دارید طوری بنویسید که دنیا پذیرای آن باشد مواظب باشید درست بر خلاف چنین توصیه‌ها و نظریات مرده عمل کنید. دنیای امروز در ادبیات به دنبال تازگی است، نه غبارهای هزار ساله و در مورد نثر هم فراموش نکنید اگر نوشته‌ی شما به زبان مادری‌تان هم قابل درک نباشد تکلیف ترجمه‌ی آن معلوم است.

